

که در حال حاضر برای میهن ما اهمیت بسیار دارد، باز خواهیم ماند. به منظور پاسخگویی به خواست عزیزان، بحث این شماره را نیز به دیپلماسی ایران در دوران صفویه و بویژه دوران شاه عباس و توانایی‌های او در این زمینه اختصاص می‌دهیم. باشد که مورد قبول افتد.

چگونگی برخورد با سفیران و هدف کشورها از فرستادن سفیر از دید خواجه نظام‌الملک:

از آنجا که در این نوشته بخش قابل توجهی به نحوه برخورد شاه عباس با سفیران و فرستادگان خارجی اختصاص یافته است، بی‌مناسبت ندانستم بخشی از نوشته خواجه نظام‌الملک چهره معروف و صدراعظم دولت مقتدر سلجوقی را در زمینه نگرش او به چگونگی برخورد با سفیران و بویژه هدفهای پنهان کشورها از فرستادن سفیر به کشورهای دیگر را در اینجا نقل کنم، تا بدانیم که در حدود ده سده پیش دولتمردان ایرانی تا چه حد آگاهانه و واقع‌بینانه با مسائل برخورد داشته‌اند و نه خود را فریب می‌داده‌اند و نه مردم را. اظهار نظر خواجه نظام‌الملک در مورد هدفهای بنیادین از فرستادن سفیر حکایت از آن دارد که دستگاه دیپلماسی ایران نیز در آن روزگار سفیران خویش را از میان هوشمندترین، آگاه‌ترین و کنجکاوترین و کارکشته‌ترین کارگزاران حکومت برمی‌گزیده، نه از میان کسانی که نه زبان خارجی می‌دانند، نه آداب برخورد را می‌شناسند، نه حتی می‌توانند درست غذا بخورند و لباس بپوشند. کوشش بر این بود که سفیران از فرهنگ بالائی برخوردار باشند و بتوانند در کشوری که در آن به سفارت می‌روند از خود شخصیتی توانا نشان دهند و تأثیرگذار باشند.

باری خواجه نظام‌الملک در زیرعنوان «اندر معنی احوال و روش رسولان و ترتیب کارایشان» چنین آورده است:

«رسولان که از اطراف می‌آیند، تا به در خانه نمی‌رسند کس را خبر نمی‌باشد، و اندر آمدن و شدن هیچ کس ایشان را تعهد نمی‌کند و چیزی نمی‌دهند؛ و این را بر غفلت و خوار داشتن کارها حمل کنند. باید که گماشتگان سرردها را بگویند که هر که اندر رسد، در حال و در وقت، سوار فرستند و آگاه کنند که این کیست که می‌آید و با او چند سوار و پیاده است و آلت و تجملش به چه اندازه است و به چه کار می‌آید. و معتمدی با ایشان نامزد کنند تا ایشان را به شهری معروف رساند و آنجا بسپارد؛ و آنجا کسی از گماشته دیگر همچنین با ایشان بیاید تا به شهری و ناحیتی دیگر، و هم بر این مثال تا به درگاه. و هر کجا که برسند از آبادانی، فرمان چنان باشد به گماشتگان و عمال و مَقطعان، که ایشان را به هر منزل نزل دهند و نیکو دارند و به خشنودی گسیل کنند. و چون بازگردند هم بر این صفت روند؛ که هر چه با ایشان کنند، از نیک و بد، همچنان باشد که با آن پادشاه کرده باشند که ایشان را فرستاده باشد. و پادشاهان همیشه حرمت یکدیگر داشته‌اند و رسولان را عزیز داشته؛ که بدان قدر جاه ایشان زیادت شده است نه کم. و اگر وقتی میان پادشاهان مخالفتی و وحشتی بوده است، رسولان بر حسب وقت همی آمده‌اند و می‌شده، و رسالت چنانکه ایشان را فرموده‌اند می‌گزارده. هرگز ایشان را نیاز زده‌اند و از نیکو داشت عادت می‌نکرده؛ که پستیده نیست....»



بحران دیپلماسی ایران و پیامدهای آن

بخش دوم

از: دکتر پرویز ورجاوند

توضیح:

با انتشار بخش نخست این مقاله، برخی از خوانندگان اطلاعات سیاسی-اقتصادی و دوستان، تلفنی با من تماس گرفتند و نظرشان آن بود که آنچه در پیشگفتار در پیوند با تاریخ کهن و گذشته ایران مورد اشاره قرار گرفته دنبال شود و درباره چگونگی دیپلماسی ایران در طول تاریخ بحث بیشتری صورت پذیرد. ضمن قبول نظر این عزیزان، همچنان که در نوشته پیشین یادآور شده‌ام، اگر این بحث را چنانکه درخور آنست بخواهیم بی‌بجوئیم، بی‌شک باید شماره‌های بسیاری را به آن اختصاص داد و در نتیجه از طرح مطالب مهم روز

مردانه، وادب سلاح و سواری نیک داند و مبارز باشد، سخت صواب بود، تا با ایشان نموده باشد که مردان ما چنین باشند. و اگر رسول مردی شریف باشد هم نیک بود، که از جهت شرف حرمت او زیادت کنند و با او بدی نتوانند کرد؛ و بسیار وقت، پادشاهان رسول فرستاده‌اند با هدیه و ظرایف فراوان، و صلح خواسته و از خویشتن عجز و نرم گردنی نموده، و بدین غرور بر اثر رسول، با لشکری ساخته و مردان کار، تاختن برده‌اند و خصم را شکسته؛ و سیرت و خرد و رای رسول دلیل باشد بر سیرت و خرد و رای و بزرگواری پادشاه.»^۱

نگاهی گذرا به دیپلماسی ایران در دوران صفویه در برابر قدرتهای منطقه‌ای و جهانی:

شرایط سیاسی ایران در دوران به قدرت رسیدن صفویان حائز حساسیت بسیار زیادی بود و حکمرانان ایران در وضع سختی قرار داشتند. زیرا استقلال و تمامیت ارضی و اعتبار و کیان این سرزمین کهنسال از چند سو در معرض تجاوز و خطر بود و تنها به مدد یک دیپلماسی هوشمندانه می‌توانستند از مهلکه به در روند. در آن زمان کشور از جانب چهار نیروی عمده مورد تجاوز قرار می‌گرفت و با کمترین بی‌دقتی و سهل‌انگاری یا موضع‌گیری حساب نشده و غیر واقع‌گرایانه، امکان آن وجود داشت که گستره عظیم سرزمین ایران به چند کشور تقسیم گردد و شرایط چهار قرن اول بعد از اسلام بر آن حاکم شود.

نیروهای چهارگانه عبارت بودند از:

- ۱- دولت قدرتمند عثمانی؛
- ۲- ازبکها از شرق؛
- ۳- روسها از شمال؛
- ۴- قدرتهای استعماری اروپا (پرتغالیها - هلندیها - اسپانیایی‌ها و انگلیسیها) از جنوب.

شیوه عمل در برابر هر یک از این چهار قدرت منطقه‌ای و جهانی آن روز، در مقاطع و تحت شرایط مختلف، متفاوت بوده و حکایت از آن دارد که حکومتگران ایران با آگاهی از جنبه‌های گوناگون موضوع و پس از بررسی‌های همه‌جانبه دست به اقدام می‌زده‌اند و برآن بوده‌اند تا آنجا که میسر است در صحنه شطرنج، ابتکار عمل را از دست ندهند و با هر تدبیری که شده خود را در چند جبهه درگیر نسازند. ایرانیان در شرایط بحرانی، هوشمندانه انعطاف نشان می‌دادند و ناخواسته به باج‌خواهی یک حریف زورمند گردن می‌نهادند تا پس از سرکوب دشمن دیگر و ایجاد امنیت در یک جبهه، خود را برای چالش با تجاوزگر زورمند و باج‌گیرنده آماده کنند. آنها با توجه به خلق و خوی دشمن، میزان قدرت، توان جنگی، موقع جغرافیایی و روابط سیاسی‌اش با پیرامونیان، از شیوه‌های گوناگون برای رودروئی و سرکوب و به تفاهم رسیدن بهره می‌جستند؛ از بُعد روانشناسی بر این نکته آگاهی داشتند که در برابر ازبکها باید قدرت نشان داد و سپس نسبت به اسیران مهربانی کرد و آنها را با رضایت به عنوان پیام‌برندگان دولتی به سرزمین خود بازگرداند. در برابر، نحوه برخورد با عثمانیها چنان بود که تا مغز استخوان خود نیرو و قدرت ایران را حس کنند؛ با روسها برخورد محکم

○ نوشته‌های خواجه نظام‌الملک نشان می‌دهد که در حدود ده سده پیش، دستگاه دیپلماسی ایران، سفیران را از میان هوشمندترین، آگاه‌ترین، کنجکاوترین و کارگشته‌ترین کارگزاران حکومت برمی‌گزیده است. هدف این بوده که سفیران از سطح فرهنگ بالائی برخوردار باشند و بتوانند در کشور محل مأموریت، از خود شخصیتی توانا نشان دهند و تأثیرگذار باشند.

○ در زمان به قدرت رسیدن صفویان، شرایط سیاسی ایران بسیار حساس بود و استقلال و تمامیت ارضی و اعتبار و کیان این سرزمین کهنسال از چندسو در معرض تجاوز و خطر قرار داشت؛ حکمرانان ایران تنها به مدد یک دیپلماسی هوشمندانه می‌توانستند از مهلکه‌ها بگریزند.

و دیگر نباید دانست که چون پادشاهان به یکدیگر رسول فرستند، نه مقصود آن، همه پیغام و نامه ایشان باشد که بر ملا اظهار کنند. چه، صد خرده و مقصود در سربیش باشد ایشان را در فرستادن رسول. الا خواهند که بدانند که احوال راه و عقبه‌ها و آبهای رودها چگونه است، تا لشکر شاید گذشت یا نه، و علف کجا یابد و کجا نیابد، و به هر جای از گماشتگان کی‌اند. و ببینند که لشکر آن ملک چند است، و آلت و عذتش به چه اندازه است، و خوان و مجلسش چگونه است، و ترتیب درگاه و بارگاه، و نشست و خاست، و به جوگان و شکار، و به خلق و سیرت، و بخشش و کوشش، و به دیدار و کردار، چگونه است، ظالم است یا عادل، پیر است یا جوان، ولایتش آبادان است یا ویران، لشکرش خشنود است یا متشکی، و رعیتش توانگرند یا درویش، او شحیح است یا سخی، در کارها عاقل است یا غافل، وزیرش کفایتی دارد و با دیانت و نیک‌روش هست یا نه، سپاهسالاران او کاردیده و رزم‌آزموده هستند یا نه، و ندیمانان مردمان شایسته و ظریف هستند یا نه، و چه چیز دوست دارد و چه دشمن، و در کار دین صلب هست و شفقتی دارد یا مغفل است و سست... تا اگر وقتی خواهند که او را به دست آرند یا با او مخالفتی کنند و یا عیبی گیرند، چون بر احوال او واقف باشند، تدبیر آن کار می‌سگالند از نیک‌و بد بدانند کرد، و به واجبی بردست گیرند....

رسولان بیشتر عیبجوی باشند، و همی نگرند تا در پادشاهی و مملکت او چه چیز است که آن عیب است و چه هنر؛ و به وقت دیگر از پادشاهان سرزنش و ملامت برسد. و از این معنی، پادشاهان زیرک و بیدار اخلاق خویش مهذب کرده‌اند و سیرتهای نیکو بر دست گرفته و مردمانی شایسته و پاکدین را پیش کار داشته و عمل فرموده، تا کسی بر ایشان عیب نگیرد.

و رسول را مردی شاید که او خدمت پادشاهان کرده باشد، و بر سخن گفتن دلیر باشد، و سفرهای بسیار کرده بود، و از هر دانشی بهره دارد، و حافظ و پیش‌بین باشد، و قد و منظر نیکو دارد، و اگر مردی پیر و عالم باشد بهتر بود؛ و اگر ندیمی را این شغل فرمایند اعتماد زیادت بود. و اگر مردی را به رسولی فرستند که او دلیر باشد و

می‌کردند و به یاری رابطه بازرگانی که مورد نیاز آنها بود از بروز درگیری‌های پی‌درپی جلوگیری به عمل می‌آوردند؛ با شناخت درست از موقعیت سیاسی عثمانی در سطح جهان، بر آن بودند تا با کشورهای مسیحی اروپائی روابط دوستانه برقرار کنند و با تکیه بر این نکته که عثمانیها هم آئین‌های آنها را زیر سلطه و فشار دارند، اروپائیان را برانگیزند که برای کاستن از فشارها و تجاوزگریهای پی‌درپی و ویرانگر ترکان عثمانی به غرب و شمال ایران، به رویارویی با آنها بپردازند. سیاستگذاران ایرانی در عهد صفویه و از جمله شاه عباس بزرگ از بسیاری ریزه‌کارهای جامعه مسیحیت و وجود مذاهب گوناگون مسیحی و برخورد میان آنها و حتی اختلافات پاپ و پادشاهان مسیحی آگاه بودند و این شناخت تا بدانجا بود که شاه عباس در گفتگو با «پیترودلاواله» درباره دربار اسپانیا و مخالفان پادشاه از او می‌پرسید که آیا «طرفداران لوتر» هم در شمار دشمنان پادشاه هستند یا نه؟

براین اساس، شاه عباس از حضور برادران شرلی در دربار ایران استقبال کرد و از آن هوشمندانه بهره گرفت. او بر آن گشت تا از یکسو به یاری آنان ارتش را به جنگ‌افزارهای پیشرفته زمان مجهز سازد، و از سوی دیگر با سود جستن از موقع و اعتبار آنتونی شرلی در دربارهای اروپا، او را همراه سفیری از جانب خود برای رسانیدن پیام دربار ایران به پادشاهان مسیحی اروپا و در صورت امکان بستن قراردادهائی در زمینه بدست آوردن همدلی و حمایت آنها در برابر تجاوزگریهای عثمانی به نزد آنها بفرستد. شاه عباس در مورد نخست توفیق یافت و توانست با راهنمایی‌های فنی هیأت برادران شرلی توپخانه مناسبی تدارک ببیند. سپس با برگزیدن «حسینعلی بیگ بیات» از سرداران معروف ایران به عنوان سفیر خود، او را در ماه ذیحجه سال ۱۰۰۷ هـ.ق همراه آنتونی شرلی راهی فرنگ ساخت. شاه عباس با هوشمندی برای جلب نظر دولتهای اروپائی بر حربه محصول ابریشم ایران تکیه کرد.

او بر آن بود تا با عقد قراردادهای همکاری، ابریشم ایران را در خلیج فارس به آنها تحویل بدهد. این قرارداد با توجه به بازار گرم ابریشم ایران در اروپا برای کشورهای غربی بسیار سودآور بود، زیرا بطور معمول ابریشم ایران از راه عثمانی به اروپا صادر می‌شد و با قیمت گران به دست آنها می‌رسید. شاه عباس در نظر داشت با تحویل ابریشم در خلیج فارس از یک سو موجبات تشویق اروپائیان را به حفظ رابطه با خود و حمایت از ایران در برابر تجاوزگریهای عثمانی جلب کند و از سوی دیگر صدور ابریشم ایران از راه عثمانی را که منافع بسیاری برای آن کشور داشت تا اندازه زیادی کاهش دهد و عثمانی را از سودی کلان بی‌بهره سازد. هیأت سفارت ایران در روز پنجشنبه پانزدهم ذیحجه ۱۰۰۷ هـ. ق برابر ۹ ژوئیه ۱۵۹۹ از اصفهان با بدرقه شاه عباس تا «دولت‌آباد»، حرکت کردند و پس از گذشتن از کاشان - قم - ساوه و قزوین و گیلان به دریای مازندران رسیدند و بر کشتی سوار شدند تا از راه هسترخان و روسیه به اروپا بروند.

از سوی دیگر، دولتمردان صفوی در برابر تجاوزگران و استعمارگران اروپائی که در خلیج فارس و دریای عمان به قدرت نمائی پرداخته بودند و می‌کوشیدند سلطه خویش را چون منطقه اقیانوس هند و سراسر شبه قاره و هند و چین بر این ناحیه نیز تثبیت کنند، سیاستی دوراندیشانه در پیش گرفتند و با ایجاد و حفظ رابطه با قدرتهائی چون

○ در آغاز زمامداری صفویان، نیروهائی منطقه‌ای و جهانی از چهار سو ایران را تهدید می‌کردند: (۱) دولت قدرتمند عثمانی از غرب؛ (۲) از بکها از شرق؛ (۳) روسها از شمال؛ و (۴) دولتهای استعماری اروپا (پرتغال، هلند، اسپانیا، انگلستان) از جنوب.

○ یکی از مهم‌ترین ریشه‌های سلطه دو بیست ساله انگلستان بر خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند را باید در عملکرد تجاوزگرانه دولت عثمانی نسبت به ایران جستجو کرد؛ اگر یورش‌ها و ویرانگریهای پی‌درپی عثمانیها نبود، ایران توان آن را می‌یافت که به سامان دادن نیروی دریائی خود بپردازد و با استقرار پادگانهای نیرومند در قشم، هرمز، بحرین، مسقط، خارك و غیره، این پهنه عظیم آبی را از وجود استعمارگران پاک سازد.

پرتغال، اسپانیا، هلند و انگلستان و بهره جستن از امکان مبادلات بازرگانی، بویژه ابریشم، از درگیری‌های میان آنها استفاده می‌کردند و با اتحاد با یک طرف، شر دیگری را از سر می‌گذرانند. با توجه به عظمت نیروی دریائی آن کشورها و در اختیار داشتن سلاحهای سنگین آتشین، ایران ناگزیر بود به یاری نیروهای نظامی و کشتیهای يك دولت با دولت دیگر طرف بشود و خوش خیالانه بر آن نبود تا با قایق‌های کوچک و مردان مسلح به شمشیر و حداکثر تفنگ‌های سربر به مصاف پرتغالیها در هرمز برود و همه نیروی خود را به نابودی بکشانند. نبرد در جزایر نیاز به نیروی دریائی توانا داشت و امروز نیز کسی می‌تواند در خلیج فارس و دریای عمان حرف اول را بزند که از نیروی دریائی برتر برخوردار است.

حمله‌های مکرر و وحشیانه ترکان عثمانی به کردستان، آذربایجان، ازان، ارمنستان و دیگر سرزمین‌های ایران، مجال آنرا نمی‌داد که دولت صفویه بتواند در خلیج فارس و دریای عمان از سلطه استعمارگران جلوگیری کند و قبل از استقرار سیاسی و نظامی شان آنها را پس براند و از این رو، رویارویی با آنها تا زمان پادشاهی شاه عباس به تأخیر افتاد و او پس از عقب راندن از بکها، روسها و عثمانیها فرصت آن را یافت که با انتقال پایتخت به اصفهان، روی خود را به سوی جنوب بگرداند و با هوشمندی جزایر و بنادر ایران را از سلطه پرتغالیها و دیگر استعمارگران غربی رهائی بخشد. لازم است یادآور شویم که ریشه سلطه بیش از دو قرن انگلستان بر خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند را باید در عملکرد تجاوزگرانه عثمانی نسبت به ایران جستجو کرد؛ اگر یورش‌ها و ویرانگریهای پی‌درپی عثمانی نبود، ایران توان آنرا می‌یافت که به سامان دادن نیروی دریائی خود بپردازد و با استقرار پادگانهای نیرومند در قشم، هرمز، بحرین، مسقط، خارك و

بیترو دلاواله



غیره، این پهنهٔ عظیم آبی را از وجود استعمارگران پاك سازد.

در اینجا بی‌مناسبت نمی‌دانیم با نقل بخش‌هایی از سفرنامهٔ جهانگرد نکته‌سنگ ایتالیائی «بیترو دلاواله» که مدت‌ها در دربار شاه عباس حضور داشته، با او گفتگو کرده و در بحران‌هایی چون جنگ ایران و عثمانی از نزدیک شاهد همهٔ مذاکرات بوده و چندبار در مراسم باریابی سفیران خارجی شرکت داشته، براساس عین رویدادها، خوانندگان ارجمند را با چگونگی موضع‌گیریها و گفت‌ووشنودهای شاه عباس با سفیران مختلف قرار دهیم.

گفت‌ووشنود شاه عباس و بیترو دلاواله در فرح‌آباد (بهشهر):

بیترو دلاواله شرحی دربارهٔ نخستین مذاکرات خود با شاه عباس که در قصر زیبا و باشکوه فرح‌آباد در اشرف (بهشهر) دربارهٔ عثمانیها و چگونگی برخورد با آنها در مکتوب چهارم خود نوشته و جابه‌جا نشان داده است که شاه عباس به مسائل سیاسی و وضع کشورها آشنائی داشته و برای در تنگنا گذاردن دشمن می‌کوشیده تا کشورهایی را که از نیروی دریائی قوی بهره‌مند بوده‌اند به اعتبارهای مختلف و بویژه با تکیه بر اعتقادات مذهبی آنها، با خود همساز گرداند و از چاهات گوناگون عثمانی را در فشار قرار دهد تا آنها از تجاوزهای بی‌دری به ایران بازدارد. شاه با بیترو به ترکی سخن می‌گفته و سپس خود، مطالب را برای درباریان و اطرافیان به فارسی ترجمه می‌کرده است. همچنین، گفته‌های بیترو به ایتالیائی را یعقوب نامی از ارامنهٔ یکی از روستاهای نخجوان برای شاه و اطرافیان ترجمه می‌کرده است. بخشی از نوشتهٔ بیترو دلاواله چنین است.

«شاه سپس موضوع شاه اسپانی را پیش کشید و پرسید چرا او با ترک‌ها جنگ نمی‌کند.... باید جزیرهٔ قبرس را از ترک‌ها گرفت.... سپس پرسید دشمنان نزدیک پادشاه اسپانی چه کسانی هستند و قبل از اینکه من سخن بگویم خودش اضافه کرد طرفداران «لوتر»^۲ جزء این عده هستند.... شاه سپس از پادشاهان مسیحی ستوال کرد و گفت چرا آنان در مقابل ترک‌ها با یکدیگر متحد نمی‌شوند. به او پاسخ دادم که آنها با یکدیگر اختلاف دارند و خیلی مشکل است که بتوانند در امری وحدت نظر به دست آورند. وی خطاب به کسان خود گفت اگر این پادشاهان با یکدیگر اتحاد داشتند سلطان عثمانی اکنون در قسطنطنیه نبود.... شاه گفت تنها اوست که مجدانه با ترک‌ها می‌جنگد و اگر او نبود ترک‌ها تا رُم پیش رفته بودند.... دربارهٔ وضع فانوس‌های دریایی و علامات آنها نیز با یکدیگر صحبت کردیم و گفتیم با این علامات به زودی تمامی نقاط دورافتاده از جریان ماقع مطلع می‌شوند. این مطالب را شاه با علاقه گوش می‌داد و چون بسیار تیزهوش است قادر بود آنها را در چند کلمه برای اطرافیان به نحوی که آنان بفهمند توضیح دهد. در آخر از من پرسید چرا پادشاه اسپانی با کشتی‌های جنگی خود دهانهٔ بحر احمر را نمی‌بندد تا قاهره و سایر شهرهای مصر که زیر سلطه عثمانی بودند [گرفتار قحط و غلا و مواجه با مشکلات عظیم شوند؟ این يك نظریهٔ قدیمی شاهان ایران است که آنها طی نامه‌های متعدد به اطلاع پادشاهان پرتغال نیز رسانیده‌اند و شاه عباس از طرفداران

سرسخت آن است.... من که به خوبی به کُنه مطلب آشنائی داشتم و در عین حال که نمی‌توانستم دروغ بگویم و سهل‌انگاری دیگران را پنهان کنم، نمی‌خواستم مطلبی به ضرر اسپانیولیا بر زبان آورده باشم برای اینکه سکوت نکنم گفتم که پادشاهان صلاح مملکت خویش را بهتر می‌دانند و اگر پادشاه اسپانی چنین نکرده لابد مصلحتی در کار بوده است. سپس با استفاده از موقعیت، فکر قدیمی خود را که لزوم شروع مذاکره با قزاق‌هاست در پیش کشیدم و گفتم حالا که اسپانیولی‌ها نمی‌خواهند بحر احمر را به روی ترک‌ها ببندند موقع آن است که اعلیحضرت دریای سیاه را به روی آنان مسدود سازند تا قسطنطنیه از گرسنگی از پای درآید؛ زیرا این شهر تمام آذوقه و چوب و مواد اولیه و مایحتاج خود را از آن طرف دریای سیاه به دست می‌آورد.

شاه با کنج‌کاوی پرسید چگونه انجام این امر امکان‌پذیر است. گفتم خیلی با سهولت می‌توان محبت قزاق‌ها را که از راه دریا این همه به ترک‌ها صدمه وارد می‌آورند جلب کرد.... در این باره مفضلاً با شاه صحبت کردم و در پایان گفتم اکنون بهترین موقعیت برای او فراهم شده است، زیرا قزاق‌ها خود مایلند خدمتی به او انجام دهند و حتی عده‌ای را هم به این قصد به ایران گسیل داشته‌اند و یکی از آنان برای باریافتن به حضور شاه تا فرح‌آباد هم آمده است.... شاه با دقت تمام به سخنان من گوش می‌داد و تا به آخر آنها قطع نکرد. سپس گفت آنچه مشیت الهی است همان خواهد شد....»^۳

نحوهٔ پذیرفتن سفیر عثمانی حامل پیشنهادهای صلح و چگونگی برخورد شاه عباس با او در آستانهٔ یورش دیگر:

بیترو دلاواله در یادداشت‌های مربوط به روز یازده ژوئن سال

۱۶۱۸ میلادی اشاره دارد که شاه در قزوین دستور حرکت اردو از قزوین و نیروهای نظامی را از بیشتر نقاط کشور به سوی سلطانیه صادر می‌کند. این دستور حکایت از آن داشته که جنگی بزرگ در پیش است.

دوروز بعد در میدان بزرگ شاه قزوین، مراسم باریابی سفیران عثمانی و اسپانیا صورت می‌پذیرد که با توجه به درپیش بودن جنگ میان ایران و عثمانی، نحوه برخورد شاه با سفیر مزبور و گفته‌های او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و می‌تواند روشنگر چگونگی برخوردهای «دیپلماتیک» شاه عباس با فرستادگان قدرتهای زمان باشد.

«آنروز شاه سفیر ترک را که نه از طرف سلطان بلکه از طرف سردار کل خلیل پاشا - که در مرکز ایالت دیار بکر واقع در بین‌النهرین به سر می‌برد - اعزام شده بود به حضور می‌پذیرفت. این سفیر مدتها قبل از ورود شاه به قزوین به این شهر وارد شده بود ولی هنوز بار نیافته بود و آنروز شاه برای اولین بار او را می‌دید و ضمناً چون میل

نداشت مطابق معمول او را در قصر خود طی مهمانی بپذیرد ترجیح داده بود که این جلسه ملاقات در میدان عمومی شهر و سواره انجام گیرد. به نظر من این عمل شاه دو دلیل داشت، یکی اینکه سفیر فرستاده سلطان نبود بلکه از جانب سردار کل مأموریت داشت و دیگر اینکه شاه می‌خواست به این ترتیب بدرفتاریهایی را که سابقاً

در قسطنطنیه نسبت به سفیر او انجام گرفته بود تا حدی جبران کند.... شاید هم شاه مایل بود بدین طریق به سفیر بفهماند که از هر جهت آماده جنگ است.... سفیر مستقیماً به سوی شاه هدایت نشد، بلکه او را نزدیک تیر وسط میدان متوقف کردند.... شاه اینطور وانمود کرد که اصلاً سفیر را ندیده است یا به وجودش اهمیت

نمی‌دهد و به حرف زدن و اسب راندن ادامه داد تا بالاخره به جلوی تیر رسید. در این موقع سفیر همانطور سواره سلام کرد و خواست نامه سردار را تقدیم کند. وقتی شاه سوار بر اسب است هیچکس حتی غلامان او نیز از اسب پیاده نمی‌شوند مگر اینکه بخواهند دست یا پای او را ببوسند و این اتفاق نیز خیلی به ندرت رخ می‌دهد.

شاه که متن نامه را قبلاً حدس زده بود و می‌دانست حاکی از شرایط نامساعدی برای عقد قرارداد صلح است از گرفتن آن امتناع کرد و گفت دیگر نه می‌خواهد نامه‌ای دریافت کند و نه چیزی در این باره بشنود زیرا مطلب در دو کلمه خلاصه می‌شود: آنچه متعلق به

ترکهاست مال آنان است و آنچه متعلق به ایران است در اختیار ایران باقی خواهد ماند؛ اگر ترکها صحیح فکر می‌کنند باید این منطق را قبول داشته باشند و اگر منظورهای دیگری دارند هرگونه مذاکره و گفت‌وگو بی‌نتیجه است. شاه اضافه کرد که ترکها مژه

دشمنی با ایرانیان را چشیده‌اند و در عین حال می‌دانند که ایرانیان دوستان بسیار خوبی نیز می‌توانند باشند. سپس مجدداً تکرار کرد اگر ترکها قانع هستند که صلح با این شرایط منطقی و منصفانه

برقرار شود چه بهتر، زیرا او نیز با کمال میل به این عمل تن در می‌دهد، و در غیر این صورت آنان مسئول جنگ و خونریزی خواهند بود و او نیز برای مقابله با هرگونه اقدام خصمانه کاملاً آماده است زیرا اگر ترکها صاحب مال و لشکر بیکران هستند و به آنها پشتگر می‌دارند اتکاء او به خدا و محمد (ص) و علی (ع) است که در همه احوال یار و مددکارش هستند.

شاه جمله سابق خود را بارها تکرار کرد و گفت اگر طالب صلح

○ شاه عباس: ترکها مژه دشمنی با ایرانیان را چشیده‌اند و در عین حال می‌دانند که ایرانیان دوستان بسیار خوبی نیز می‌توانند باشند. اگر دولت عثمانی با شرایط منطقی و منصفانه راضی به برقراری صلح است چه بهتر، وگرنه مسئول جنگ و خونریزی خواهد بود؛ اگر ترکها مال و لشکر بیکران دارند، پشتگر می‌ما به خدا و محمد (ص) و علی (ع) است که در همه احوال یار و مددکارمان هستند.

○ دولتمردان ایران در عهد صفوی، جز در مواردی که برای بیرون راندن عثمانیان از خاک کشور دست به حمله می‌زدند، غالباً می‌کوشیدند از درگیری پرهیز کنند زیرا به این نکته آگاهی داشتند که سرداران سودجو و مال اندوز عثمانی و سربازان غارتگرشان در بیشتر موارد فقط به قصد کشتار و چپاول و به اسارت گرفتن به خاک ایران حمله می‌برند و گرجستان، ارمنستان، اران، آذربایجان و کردستان را به خاک و خون می‌کشند.

هستید باید قبول کنید هرچه از آن ترکهاست مال آنها بماند و هرچه متعلق به ایرانیان است در اختیارشان باقی باشد و او نیز به این مصالحه کاملاً راضی است. این جملات را شاه با صدای بلند می‌گفت به نحوی که علاوه بر ما تقریباً همه حاضرین در میدان آنها را می‌شنیدند. سفیر مطالب زیادی در پاسخ گفت، ولی چون آهسته حرف می‌زد کسی صدایش را نمی‌شنید؛ فقط همینقدر فهمیدم که گفت ترکها پیشنهاد شاه را نمی‌توانند قبول کنند. شاه که ناطق خوبی است و در مذاکرات هیچوقت به خلاصه‌گویی اکتفا نمی‌کند گفت اگر ترکها مردمان با منطقی هستند بدین نحو راضی می‌شوند،

زیرا باید بدانند که نمی‌توانند به تمام دنیا دست‌اندازی کنند. وی باز هم جمله‌ای را که بارها گفته بود تکرار کرد و گفت مال ترکها مال ترکهاست و مال ایرانیان مال ایرانیان، وگرنه او حاضر به جنگ است. شاه گفت قزلباش‌های او مثل ترکها نیستند که از ترس سرما عمامه‌های بزرگ بر سر گذارند و دست‌های خود را از پوست بیرون نیاورند، بلکه آنان سبک و آماده جنگ هستند و فقط یک شمشیر و یک اسب دارند و در صحنه نبرد مشتاقند با حریف بفوریت روپرو شوند و اگر ترکها مایل به جنگ باشند، او قرچقای خان دیوانه خود را بر آنها نازل خواهد کرد تا نسلشان را از میان ببرد.... او به سفیر ترک گفت به عقاب دیوانه خود فرمان می‌دهم تا با ناخن و چنگال به شما بدبخت‌ها حمله ببرد و این مرتبه نیز به ترکها همان خواهد رسید که دو سال پیش به سردار محمدپاشا رسید و نباید فراموش کنید که او مانند زنان گریه‌کنان از میدان فرار کرد. شاه پس از گفتن این مطلب بر اسب خود را برگرداند و از پیش روی سفیر دور شد.^۲

از این حرف واقعاً خنده ام گرفت، زیرا می دانم از مبالغه های عجیب شاه عباس است.

شرایط صلح عثمانی:

.... بعد از ملاقات بلافاصله همه از شرایط ترکها برای صلح مطلع شدند و امکان دارد خود سفیر آنرا منتشر کرده باشد.... شرایط عبارت بود از اینکه شاه همه ساله مطابق رسم گذشته دویست تا سیصدبار ابریشم بدهد و البته این عمل جنبه پیشکش داشته باشد و ترکها نیز در عوض مقداری پارچه های نوع پست از قبیل آنچه در اصطبل برای تیمار کردن اسبان به کار می رود به ایرانیان هدیه کنند. از این گذشته شاه همه زمین هایی را که از ترکها گرفته است یعنی تبریز و اطراف آن و شوماخی و تمام شیروان و نقاط دیگری از آذربایجان و دمیرقاپو و نخجوان و تمام ارمنستان را پس بدهد و گرجستان را تخلیه کند و به عنوان گروگان، یکی از فرزندان خود را به ترکها بپردازد....

در مورد ابریشم شاه پیشنهاد ترکها را پذیرفته بود، ولی فقط برای یک مرتبه آنهم به عنوان هدیه.... درباره پس دادن اراضی شاه اصلاً حاضر نشده بود یک کلمه گوش کند و شرط دادن اولاد را نیز بیشرمانه شمرده بود....

روز سوم سپتامبر شاه مجدداً به سفیر ترک اجازه ملاقات داد، ولی با او در حضور خیلی از بزرگان دربار به نحو بهتری رفتار کرد.... شاه که خوب به حقیقت قضایا آگاه بود با یکی از همان حرکات مخصوص به خود دست به شمشیر برد و آنرا از غلاف بیرون آورد و به سفیر ترک نشان داد و گفت فرزند من این آست و جز او کس دیگری را ندارم تسلیم کنم و اکنون اگر ترکها بخواهند می توانند با آسودگی خیال روه ایران بتازند. سفیر ترک جواب داد در جنگی که اتفاق خواهد افتاد عده زیادی بی گناه به هلاکت می رسند و مسئولیت و معصیت آن بر عهده شاه خواهد بود.... شاه پاسخ داد که معصیت این کار از آن ترکها خواهد بود، زیرا او در خانه خود نشسته و به کسی تعرضی نکرده است منتهی وظیفه دارد در مقابل هر تعرضی دفاع کند و ترکها هستند که همه ساله بدون هیچ موجبی به خاک ایران حمله می برند و خرابیهای فراوانی به بار می آورند.... شاه تصریح کرد که مایل به جنگ با ترکها نیست، زیرا می داند که آنان از لحاظ تعداد بسیار بر قوای او برتری دارند و منتظر روز نبرد هستند، ولی گذاشته است تا شمشیر شاه صفی دمار از روزگارشان برآورد و معدومشان کند؛ بنابراین آنها می توانند پیش بیایند و او مرتباً عقب نشینی خواهد کرد و همه چیز را خواهد سوزانید و از بین خواهد برد و وقتی آنان خوب پیشروی کردند و موقع لازم فرا رسید دست به کار خواهد شد و نخواهد گذاشت حتی یک نفر از ترکها به وطن خود مراجعت کند.

پس از این حرفها شاه غضبناک شد و یا شاید خود را غضبناک نشان داد و کلاتر را صدا کرد و با صدایی بلند به نحوی که همه منجمله سفیر ترک شنیدند دستور داد همه شهر را تخلیه کنند و مردم با تمام اسباب و اثاثیه خود از اردبیل خارج و به جای امن تری منتقل شوند.... شاه هیچگونه مذاکره دیگری با سفیر نکرد و فقط گفت در اولین فرصت او را مرخص خواهد کرد و دستور داد سی تومان دیگر به اضافه مقداری اشیاء مختلف به او دادند و قبل از عزیمت نیز بطور رسمی به او گفت... مردان مذهبی همیشه برای صلح به من فشار می آورند و حوصله مرا تنگ می کنند و می گویند نباید با

سفیر دوم عثمانی و پیشنهاد صلح، همراه با تهدید و حرکت دادن نیروها:

شاه عباس که اردو را به سلطانیه حرکت داده بود، خود با جمعی دیگر به اردبیل رفت، زیرا بر اساس آگاهی های به دست آمده عثمانی ها بر آن بودند که به اردبیل حمله کنند و پس از تسلط بر آن، بقعه شیخ صفی را ویران و استخوان های او و فرزندانش، از جمله شاه اسماعیل، را از گور بیرون بکشند و آنها را آتش بزنند و لطمه ای شدید به اعتبار صوفی بزرگ وارد کنند.

پیترودلاواله در پی شرح سفرش به اردبیل و وضع مردم و نگرانی های اطرافیان و حتی شخص شاه درباره رویدادهای مزبور پیش از شروع جنگ و آمدن سفیر دیگر عثمانی چنین می نویسد:

«این سفیر از فرستاده سابق که شرح ملاقاتش را در قزوین دادم و گفتم هیچ کاری نتوانست از پیش ببرد مقامش بالاتر بود و من تعجب می کردم ترکها که از لحاظ قوا بر ایرانیان برتری فوق العاده ای داشتند چگونه این چنین مشتاقانه خواستار صلح بودند و مرتباً از شاه ایران با اعزام سفرای متعدد طلب آشتی می کردند. به نظر من برای این کار دو احتمال وجود داشت.... احتمال دیگر این بود که ترکها در باطن صلح نمی خواستند و به این کار تظاهر می کردند و با فرستادن سفرای مختلف می خواستند از وضع قوای ایران مطلع شوند. خبری که شاه در روز شنبه بیست و پنجم ماه اوت دریافت کرد مؤید نظریه دوم است، زیرا در این روز اطلاع رسید که باوجود اعزام سفیر جدید سیصد هزار ترک به سوی ایران روان هستند و فقط چهار بارانداز کاروان تا تبریز فاصله دارند و تصمیم جدی سردار بر این است که بدون توقف تا اردبیل پیش آید....

روز بیست و هشتم اوت از طرف قرچقای بیک به شاه گزارش رسید که تمام اطراف تبریز را زیر آب رودخانه ای که از آنجا می گذرد غرق کرده است به نحوی که آب تا زیر شکم اسب بالا می آید و به این ترتیب شاه می تواند مطمئن باشد که حتی یک نفر سرباز ترک نیز نمی تواند از این مهلکه جان سالم به در برد.... شاه که از این خبر شاد شده بود و از طرف دیگر به ترس و وحشت مردم آگاهی داشت دستور داد جار بزنند که ساکنین اردبیل نباید شهر را ترک کنند.... صبح روز سی ام اوت که طبق معمول جلوی قصر شاهی جمع شده بودیم مهماندار بطور قطعی به من خبر داد که تمام مردم تبریز یعنی غیر نظامی ها به دستور شاه مشغول تخلیه آن شهر هستند و با تمام اسباب و اثاثیه خود به محل های مطمئن تری پناه می برند و به این ترتیب شهر خالی از سکنه مانده و دورتادور آنرا قرچقای خان با قوای خود محاصره کرده و تمام اطرافش را نیز آب انداخته و تبدیل به لجنزار کرده است....

روز بعد که آخرین روز ماه اوت بود اول شب شاه سفیر ترک را به حضور پذیرفت، ولی احترامات معمولی نسبت به او انجام نشد و ضایقتی ترتیب نیافت. به این ترتیب از ما مهمانان نیز دعوتی به عمل نیامد و شنیدم شاه به او حتی اجازه نشستن نیز نداده بود. ملاقات فقط دوید و انجام گرفت و نزدیکترین کسان شاه نیز در آن شرکت نداشتند. اما در اول برخورد موقعی که سفیر نامه خود را تقدیم کرد دیگران شنیدند که شاه با صدای بلند گفت فقط موقعی با ترکها صلح خواهد کرد که بغداد و حلب را تصرف کرده باشد. من

همه جانبه با ترکها خودداری کند و وقت بگذراند. سردار عثمانی بر آن شد که با ضربه زدن او را به جنگ تمام عیار بکشاند ولی یک سرباز سپاه عثمانی که ایرانی بود و در بچگی به اسارت ترکها درآمده بود، از ماجرای شبیخون ترکها آگاهی یافت و به او که به نوشته پیترو «عشق به وطن در دلش زبانه می کشید مصمم شد مانع از بروز چنین مصیبت عظیمی شود و به هر نحوی هست جلو این نیرنگ را بگیرد...» این سرباز خود را به اردوی ایران رساند و سردار را از ماجرا باخبر کرد و نیروهای ایران به فرماندهی امامقلی خان سردار شجاع آرایش لازم یافتند و ضربه سختی بر نیروهای عثمانی وارد آوردند. روز دوازدهم سپتامبر، قرچقای جمعی فراوان از اسیران عثمانی را همراه با آن جوان ایرانی که خبر حمله را به او رسانیده بود به اردبیل فرستاد و شاه عباس از آن جوان به گونه ای چشمگیر تجلیل کرد. سرانجام همان سفیر سابق در شانزدهم سپتامبر به اردبیل آمد، به حضور شاه رسید و اعلام کرد:

مسلمین جنگ کرد، و از این لحظه به بعد اگر يك كلمه ديگر در این زمينه از آنان بشنوم دستور می دهم گردن همه را از دم تیغ بگذرانند. شاه این حرف را نمی زد تا فقط سفیر ترك را متوجه تصمیم خود سازد، بلکه بیشتر روی سخنش با کسانی بود که... می خواستند او را وادار کنند حتی تحت شرایط غیر شرافتمندانه به صلح تن در دهد و در واقع از این لحظه به بعد دیگر صدایی در این زمينه شنیده نشد.^۵

جنگ ایران و عثمانی و پیروزی ایران:

سفیر عثمانی با دست خالی نزد سردار کل عثمانی بازگشت. نیروهای عثمانی به تبریز رسیدند و سپهسالار ایران «قرچقای» با ویران کردن قلعه تبریز و خالی کردن شهر از مردمان به فاصله یک روز راه به طرف قزوین عقب نشست. شاه به قرچقای دستور داده بود از جنگ



مجلس پذیرایی

شاه عباس

در فرح آباد

مازندران

کردستان را به خاک و خون می‌کشند. ترکان عثمانی به شهادت تاریخ و بویژه نوشته‌های خودشان که به آن فخر می‌کرده‌اند، از روحیهٔ ددمنشانه‌ای برخوردار بوده‌اند. در طول تاریخ ایران، رفتار زشت و بی‌رحمی آنها نسبت به مردم مسلمان (چه شیعه و چه سنی) و مسیحی ایران را به اعتباری فقط با یورش ویرانگر مغولان می‌توان مقایسه کرد. از این رو، دولتمردان دوران صفوی با تکیه بر شگردهای مختلف و حتی فرستادن هدایا برای «باب عالی» برآن بودند تا کشور را از هرگونه جنگ و درگیری با عثمانیها دور بدارند و فرصت ساختن و آباد کردن کشور را به دست آورند. سیاست آگاهانهٔ آنها چنان بود که ساکنان روستاها و شهرهای مجاور خاک عثمانی با تمامی غرور از سرزمین و میهنشان ایران در برابر یورش‌های سهمگین عثمانی پاسداری می‌کردند و هیچگاه مردم آذربایجان و کردستان و اران و ارمنستان و گرجستان خود خواسته به عثمانیها نیوستند و سر به اطاعت آنها نگذازدند. کوشش دولتمردان ایران برآن بود که چتر حمایتی خود را بر سراسر منطقه‌های آسیب‌پذیر افراشته دارند و پس از هر یورش ویرانگرانه به حمایت از آسیب‌دیدگان بپردازند.

در اینجا با نقل چند سطر از نامهٔ «محمد پاشا صوقلو» صدراعظم سلطان مراد پادشاه عثمانی به او در برحذر داشتن سلطان از حمله به ایران بعد از درگذشت شاه طهماسب که واقع‌بینانه به مقاومت و پایمردی ایرانیان در برابر عثمانی اشاره دارد، بخش دوم این نوشته را به پایان می‌برم:

«... هرگاه سرزمین ایران (دیار عجم) به فتح و تصرف عثمانیان هم درآید، مردم ایران تابعیت و رعیتی ما را قبول نمی‌کنند. درآمدهای ما کفاف مخارج لشکرکشیها را نمی‌کند. جد اعلاي شما جنت مکان سلطان سلیمان در این سودا چه‌ها کشید و چه قدر زهر و قهر چشید تا اینکه درمابین صلح و دوستی برقرار شد. آنانکه این فکر را به شما القا می‌کنند دشواری لشکرکشی و حمله به ایران را درک نکرده‌اند و نمی‌دانند»^۶

(دنباله دارد)

زیرنویس‌ها:

۱. سیاست نامه یا سیرالملوک - تألیف خواجه نظام‌الملک، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ سوم ۱۳۷۲، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، فصل بیست و یکم، صص ۱۲۷ تا ۱۳۲.
۲. منظور کشیش معروف آلمانی است که تحول بزرگی در آئین مسیح به وجود آورد و در ۱۵۴۶ میلادی در آلمان درگذشت.
۳. سفرنامهٔ پیترودلاواله (قسمت مربوط به ایران) - ترجمه و شرح و حواشی از دکتر شجاع‌الدین شفا. تهران ۱۳۴۸، صص ۲۴۵ تا ۲۵۷.
۴. همان، صص ۳۰۰ تا ۳۰۳.
۵. همان، صص ۳۷۴ تا ۳۸۵.
۶. همان، ص ۴۰۸.
۷. از مجموعهٔ ایران و قفقاز - نوشته، گردآوری و تنظیم دکتر پرویز ورجاوند - زیرچاپ.

«ترکها حاضرند تمام شرایط شاه را قبول کنند و از گرفتن گروگان و مطالبهٔ اراضی از دست‌رفته منصرف شوند و فقط به دریافت ابریشم به عنوان هدیهٔ آنهم در مقابل دادن پیشکش متقابل یعنی پارچه‌های کم‌قیمت و بست اکتفا کنند و پس از انجام این معامله آنان از طریق مراغه و کردستان به کشور خود مراجعت خواهند کرد... شاه گفت اگر ترکها از همان راهی که آمده‌اند مراجعت می‌کنند حاضر به صلح است و آذوقهٔ آنان را تأمین خواهد کرد، ولی به هیچوجه حاضر نیست آنان از راه مراغه و کردستان مراجعت کنند زیرا همانقدر خرابی که به پار آورده‌اند کافی است و دیگر نمی‌خواهد قسمت‌های دیگر خاکش را به ویرانی بکشند».

سرانجام سلحشوری سپاهیان ایران و مانورهای آگاهانهٔ شاه عباس و برخورد‌های هوشیارانه و قدرتمند او با سفیر سردار کل عثمانی با استنباط این نکته که ترکها برای جنگ در اروپا، مصممند به نبرد با ایران پایان بخشند، به نتیجه رسید و سفیر او کاظم بیگ که همراه سفیر سردار کل به اردوی آنها رفته بود در بیست و سوم سپتامبر به اردبیل بازگشت و به آگاهی رساند که سردار ترک تمام شرایط شاه را قبول کرده و سفیر سابق همراه «جبه‌چی باشی» یعنی رئیس اسلحه‌خانه که از معتبرترین شخصیت‌های دربار بود برای عقد قرارداد به حضور شاه آمده‌اند. شاه با صراحت گفته بود:

«اگر ترکها به سوی قره‌باغ یا شیروان یا گرجستان یا بطور کلی هر یک از سرزمین‌های متعلق به ایران رو کنند با تمام قوای خود با آنان به مبارزه خواهد پرداخت و دشمنی بیش از پیش شدت خواهد یافت و حتی در صورت لزوم تا بغداد پیش خواهدراند»^۷

به این ترتیب، بار دیگر تجاوزگرهای عثمانی سرکوب و استقلال و تمامیت ارضی کشور به پایمردی سلحشوران ایرانی و تدبیر حکومت و شخص شاه حفظ شد. چنان که در جای‌جای نوشته‌های پیترودلاواله مشاهده می‌گردد، شاه عباس براساس آگاهی‌های دستگاه اطلاعاتی حکومت، در برابر هر موضعی که عثمانی‌ها می‌گرفته‌اند شیوه و بدلی را به کار می‌برده و در شرایطی که سخت‌نگران هجوم عثمانیها بوده می‌کوشیده تا نحوهٔ عمل و برخوردش با سفیران آن دولت چنان هوشیارانه و حساب شده باشد که هیچ‌گونه ضعف و وحشتی از آن استنباط نگردد. صلابت و برخورد مقتدرانهٔ او و سردارانش در برابر عثمانی را می‌توان از عوامل مهم پیروزی ایران به‌شمار آورد.

شاه عباس درحالی که بی‌برده در برابر سفیر به افزونی نیرو و قدرت جنگی عثمانی اعتراف می‌کرد و ناراضیتی خود را از هرگونه درگیری اعلام می‌داشت، بر تاکتیک کارساز ارتش خود دایر بر کشیدن نیروهای عثمانی به داخل خاک ایران و زمین‌گیر ساختن آنها در زمستان و سپس ضربه وارد آوردن بر آنها به صراحت تأکید می‌کرد تا سفیر تهدیدهای او را بعنوان یک «بلوف» تلقی نکند. شاه عباس و دیگر شاهان و دولتمردان ایران در عهد صفوی، جز در مواردی که برای بیرون راندن عثمانی‌ها از خاک کشور در شرایط مناسب دست به حمله می‌زدند، در بیشتر موارد می‌کوشیدند از درگیری پرهیز کنند زیرا بر این نکته آگاهی داشتند که سرداران سودجو و مال‌اندوز عثمانی و سربازان غارتگر ترک در بیشتر موارد فقط به قصد کشتار و چپاول و به اسارت گرفتن به خاک ایران حمله می‌برند و گرجستان، ارمنستان، اران و آذربایجان و منطقهٔ